



۲۰۲۰/۰۹/۲۴



خلیل الله معروفی

## یادداشت:

نسبت کش و کوکها و جنجالهای زمانه مجال نوشتن مقاله تازه میسر نمیشود. دوست فرزانه ام، جناب "ولی احمد نوری"، که از مصروفیتهایم اطلاع دارند، فرمودند، که اگر نوشته جدیدی رقم پذیرفته نتواند، چرا چند تا از مقالات سابقم را، که در "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، کوت کوت و خروار خروار موجودند، برای نشر در "آریانا افغانستان آنلاین"، انتخاب نمیکنم؟؟؟ بنا بر فرمایش آن عالیجناب، اینک آرشیفم را در "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" باز کرده و به فحوائی مثل مشهور "هرچه پیش آمد، خوش آمد"، مقاله مؤرخ ۲۰ نومبر ۲۰۱۶ را بیرون آورده و با اندک اضافات خدمت خوانندگان ارجمند "آریانا افغانستان آنلاین" تقدیم میکنم؛ البته در ساعت نیک!!!  
یقین کامل دارم، که این مقاله برای اکثریت مطالع خوانندگان عزیز اینجائی، تازگی کافی خواهد داشت. از قضاء، این مقاله به بحثهای دستوری خوب میچسبد و زهی بخت نکو، که "هم خرما باشد و هم ثواب"؛ البته ثوابش به کسی خواهد رسید، که به گرامر و صرف و نحو و دستور زبان علاقه دارد!!!

(خلیل الله معروفی - همبورگ - ۲۳ سپتمبر ۲۰۲۰)

## صَفّ - صافّ و صفاء - صافی

بعد از وقفه ای کوتاه، باز یکجائی<sup>۱</sup> به شهر و بازار لغات میرویم و از دریچه دستور دری و صرف عربی به کاوش چند کلمه میپردازیم.  
داکتر "آذرتاش آذرنوش" در کتابش معنون به "راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی" به استناد گفته های زبانشناسان فرنگی گوید:

«عمده ترین وجه اشتراک زبانهای سامی، اصل سه حرفی بودن (سه حرف ساکن) کلمات است...»<sup>۲</sup> (ختم نقل قول)  
این سخن بدین معناست، که کوچکترین کلمه در زبانهای سامی - به شمول "عربی" - سه حرف ساکن دارد، که در عربی به شکل سمبولیک با "ف + ع + ل" (فعل) نشان داده شده به نام "ثلاثی" یاد میگردد. به احتمال قوی از همین سبب است، که در حدّ و مورد چند کلمه معدود "دو حرفی" عربی کاری را مرعی میدارند، تا نصاب "سه حرفی بودن" را تکمیل نماید. کلمه "صَفّ" نیز از همین قبیل است، که حرف دوم آن را مشدّد گرفته و در هیئت "صَفّ" می انگارند؛ هم در محاوره و گفتار و هم در کتابت و تحریر. همه به نکوئی دریافته ایم، که در زبان دری لغات و کلمات عربی فراوان سراغ میگردد، و آن در حدی، که کلّ بدنه این زبان را در بر میگیرد، از زبان عامیانه و شفاهی گرفته، تا زبان ادبی و مکتوب. حکمت و کمال زبان دری مگر در استفاده از چنین کلمات است، چون ما هرو مرو مجبور نیستیم، تا کلمات عربی را کاملاً در تطابق با استعمال اعراب، به کار ببریم. چه بسا کلمات عربی را، ما مردم به مفهوم غیر عربی آنها به کار میبریم و چه بسا کلمات را، که دری

<sup>۱</sup> - "یکجائی" اصطلاح زیبای عامیانه کابلی ست، که به لفظ ادبی "متفقاً" شود و خواننده خود قضاوت کند، که کدام یک رساتر است!!!

<sup>۲</sup> - صفحه ۸۴ کتاب "راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی"، اثر "داکتر آذرتاش آذرنوش"، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۴، انتشارات توس، تهران، چاپ چاپخانه حیدری

زبانان به قاعده عربی ساخته و استعمال میکنند، که نه در بین اعراب سراغ میگردند و نه در کتب لغت و لغتنامه های عربی قابل دستیاب اند.

یگانه نکته ای را، که زبان دری خود را بدان پایبند و به صورت غیر مستقیم، "مکلف" نگه داشته است، املاي این کلمات است، که - بالاخر تا بالعموم - به شیوه اعراب و زبان عربی ست!!! با این مقدمه برویم و لغات عنوانی را بکاویم، که همه عربی اند و جهت تشریح اصولی خود، محتاج صرف عربی هستند:

### صَفَّ (صَفَف):

این کلمه سه حرفی در زبان عربی، هم در هیئت "اسم" به کار میرود و هم در هیئت "فعل"؛ چنان، که چنین شیوه ای در مورد بسا کلمات عربی صادق است. وقتی "صَفَّ" را در معنای "رسته، خط و ردیف" استعمال کنیم، از مفهوم "اسمی" آن کار گرفته ایم. ولی وقتی آن را در معنای "در یک رسته بودن" یا "در یک خط قرار گرفتن" یا "صف کشیدن" و یا "در عین ردیف واقع شدن" استعمال نمائیم، از مفهوم "فعلی" آن استفاده کرده ایم. در زبان دری/فارسی مگر "صَفَّ" را تنها و تنها در مفهوم "اسمی" آن استفاده میکنند؛ و در همین حالت است، که در هیئت "صُفوف" جمع ساخته میشود. خوانندگان کنجکاو و آگاه بر لغات عربی، این "صَفَف" را با کلمه "صُفَف"، که جمع مکسر کلمه عربی "صُفَّه" است مغالطه نکنند!!!

### صافَّ (صافف):

"صافف" در اصل خود "صافف" است، بر وزن "قاسم و قالب و باطل و نادر و ظاهر و حاضر و ناظر"، که "اسم فاعل" از کلمه "صَفَّ" در وجه فعلی و مصدری آن است - "صافف" مگر مُدغم گشتن دو "ف" پیهم در یک "فت" مشدد را نیز نشان میدهد. جهت مزید توضیح باید گفت، که در زبان عربی تنها از "فعل" و "مصدر" میتوان صیغه ها و مشتقات مختلف از فاعل و مفعول و صفت و ظرف و آله و غیرهم را ساخت، نه از "اسم"!!!

"صاف" در اصل عربی خود در معنای "قرارگیرنده در یک رسته و خط و ردیف" یا "صف کشیده" است. مردم ما و کلاً دری/فارسی - زبانان اما این کلمه را از زمانه های بسیار قدیم تا به امروز، به جای کلمه "صافی" عربی و در معنای "پاکیزه" و "نیالوده" به کار میبرند، که شرحش بعداً و به تفصیل خواهد آمد.

اگرچه بعضاً حتی در روزگاران قدیم نیز، کلمه "صافی" را در "زبان دری" به مفهوم اصلی عربی آن به کار میبرده اند. در "تاریخ بیهقی"، که از امهات متون دری شمرده میشود، چنین میخوانیم:

## «الحکایة فی معنی السیاسة من الامیرالعدل سبکتگین رحمة الله علیه

از خواجه بونصر شنیدم رحمة الله گفت:

یک روز خوارزمشاه التونتاش حکایت کرد و احوال پادشاهان و سیرت ایشان می رفت و سیاست که به وقت کنند، که اگر نکنند راست نیاید. گفت: هرگز مردی چون امیر عادل سبکتگین ندیدم در سیاست و بخشش و کندخائی و دانش و همه رسوم مُلک. گفت: بدان وقت که به بُست رفت و بایتوزیان را بدان مکر و حیلت برانداخت و ولایت او را صافی شد، یک روز گرمگاه در سرای پرده به خرگاه بود به صحرای بُست و من و نُه یار من ....»<sup>۲</sup>

استاد ابوالفضل "بیهقی"، سرمنشی سلطان "مسعود غزنوی" - همانا "مسعود اول" - در متن بالا و جای جای دیگر کتاب مستطاب خود، کلمه "صافی" را در مفهوم اصلی عربی آن و در معنای "پاک" استعمال کرده است.

<sup>۳</sup> - اقتباس از مقاله «بُرد» قمارباز" و باخت "سیاستمدار"؛ این قلم مؤرخ ۱۱ نومبر ۲۰۱۶ در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"

و "حافظ شیرازی" نیز عین مفهوم عربی کلمه "صافی" را اراده میکند، وقتی میگوید:

نقدِ صوفی نه همه صافی و بیغش باشد

ای بسا خرقه، که مُستوجبِ آتش باشد

یعنی طینت "صوفی" همیشه "پاک و پاکیزه و نیالوده" نیست، و چه بسا خرقه هابند، که باید در آتش انداخته شوند!!!

## صفاء:

کلمه "صفاء" نیز مانند "صفت"، مفهوم دوگانه دارد، که:

- یکی "اسمی" ست و در معنای "پاکی و پاکیزگی و بیغشی"

- و دیگر "فعلی" و "مصدری" ست و در معنای "پاک گردیدن" و "پاکیزه و بیغش شدن"

دری زبانان به عکس اعراب "صفا" را به حیث "صفت" استعمال میکنند و چنین استعمال کم هم نیست. اگر مثال بزنیم، کلمات "سلامت" و "صحت" در جملات ذیل معنای وصفی دارند:

"به کلی سلامت است"

و یا

"ماه همه صحت هستیم."

چون درین جملات، "سلامت" به عوض "سالم" و "صحت" به جای "صحتمند" به کار رفته است، در حالی "صحت و سلامت" در مفهوم اصلی خود، هردو هیئت اسمی دارند. پس:

وقتی "آب صفا" گوئیم، یا گوئیم "ابطو صفا شده، که بل میزنه" و یا "آینه واری صفا شد" کلمه "صفاء" را در وجه وصفی استعمال کرده ایم. و به خاطر مفهوم وصفی کلمه "صفاء" است، که از آن اسم معنی و یا اسم مصدر "صفائی" را ساخته اند. مگر وقتی ترکیب "باصفاء" را بر زبان رانیم، "صفاء" را در هیئت "اسم" مد نظر گرفته ایم و چنین است، مفهوم اصلی "صفاء"، که با چسپاندن پیشوند "با" از آن "صفت" ساخته شده است. و این را هم خوب میدانیم، که پیشوندهای "با" و "بی" فقط در پیوند با "اسم"، ترکیبات وصفی میسازند. چنان، که "باغیرت و بی غیرت" گوئیم و یا "باوقار و بی وقار" و "بیریاء" و "بیوفاء" و "بیخس" و "بی غل و غش" و "باعلم" و "بادانش" و "باتمکین" و صدها و هزاران دیگر آن.

صافی:

"صافی" اسم فاعل کلمه "صفاء" ست، در مفهوم مصدری و فعلی آن. کلمه "صافی" در تداول اصل عربی خود در معنای "پاک و پاکیزه و بیغش" است.

دری زبانان در قسمت کلمه "صافی" دو کار را کرده اند، که استعمال کلمات عربی را در مفهوم غیر عربی آن نشان میدهد: - یکی تعدیل و جانشین ساختن کلمه "صافی" با "صاف"، که تداول عام دارد، و در تمام قلمرو زبان دری دیده میشود؛ از افغانستان گرفته تا ایران.

- و دیگری استعمال کلمه "صافی" به معنای غیر عربی آن

علاوه بر آن کلمه "صافی" در افغانستان و ایران دو مدلول کاملاً متفاوت دارد. بدین معنی:

در حالی، که "صافی" به حیث "اسم آله" در هردو کشور معمول است، مدلول "صافی" در ایران آن است، که در ملک ما آن را "چلوصاف" گویند. و اگر دقیقتر گفته شود، ایرانیان "چلوصاف" ما مردم را به نام "چلوصافی" یاد میکنند. و آنچه را مردم افغانستان به نام "صافی" یاد میکنند، عبارت است از دستمال و یا توتۀ تکه کهنه ای، که آشپزان با آن دیگ و ظروف آشپزخانه را پاک کنند. درینجا اما پرادوکسی عجیب در تعبیر "صافی" دیده میشود، بدین معنی، که "صافی" برخلاف معنای اصلی عربی خود، هیچ گاه "پاک و ستره" نیست. گفته میتوانیم، که در یک آشپزخانه افغانی، چنل ترین و سیاه و چرک ترین چیز، خود "صافی" ست و چنین است، طنز و طیره و ریشخند روزگار!!!  
بعدها "صافی" در موارد دیگر نیز استعمال گردید، از قبیل ماشین و آلات.

بعد ازین، که در مورد "صافی" این همه سخن جاری گشت، بهتر است در مورد کلمه "صافی" نکته آخرین هم گفته شود: قویاً حدس میزنم، که "صافی" مامردم ترکیب دری از کلمه "صاف" با پسوند "ی" باشد، بدین معنی، که با اضافه کردن پسوند آله "ی" بر کلمه وصفی "صافت" به وجود آمده باشد. نظیر این ترکیب را در کلمه "پاکی" نیز مییابیم، که با چسپیدن "ی" بر صفت "پاک" حاصل شده است.

و وقتی "پاکی" میگویم، "اسم آله" منظور من است؛ همان آله تراشیدن ریش و موی سر، که مثال بارز آن در ضرب المثل معروف کابلی تبارز میکند:

## سر تاس، از پاکی خلاص!!!

در حالی، که در سطور بالا "پاکی" را در مفهوم "آسُتره" استعمال کرده ایم، این کلمه معنای دیگری هم دارد، که معادل "سُترگی" (سُتردگی) و "صفائی" ست و شاید بتوان گفت، که معنای اصلی "پاکی" هم همین است!!! اگر حس کنجکاوی خوننده عزیزی ايجاب کند، لنک مقاله «بُردِ "قمارباز" و باختِ "سیاستمدار"» را نیز تقدیم میکنم، که به اصطلاح عامیانه کابلی، فقط به دکه ای بند است:

<http://www.afgazad.com/Siaasy-2016/111111-KM-Bord-e-Qemaarbaaz-wa-Baakht-e-Siyaasatmadaar.pdf>

(خلیل الله معروفی - برلین - ۲۰ اکتوبر ۲۰۱۶)

